

آیا می شود کار را به خانم ها سپرد؟

چه بخواهیم و چه نخواهیم، عمده نویسندگان ادبیات دفاع مقدس خانم ها هستند. این ظرفیتی است که می تواند یک آسیب هم تلقی شود. گاهی این بحث مطرح است که آیا خانم ها می توانند از عهده ثبت خاطرات رزمی و جنگی بریایند و بنویسند؟ آیا می شود اعتماد کرد و کار را به خانم ها سپرد؟ در حوزه روابط انسانی، خاطرات شخصی و عاطفی خانم ها نشان داده اند که به خوبی کار را انجام می دهند و ماکتبات های موفق زیادی در این حوزه داریم و نویسندگان خانم موفق هستند. اما در حوزه جنگ جواب این سؤال یک کلمه نیست. با توجه به تجربیات خود می گویم در این حوزه دو دسته نویسنده داریم.

نویسندگانی که بستر، آمادگی و استعداد حوزه نگارش رزم را ندارند و نویسندگانی که با توجه به تحقیقات، تمرینات و مطالعات شان این ظرفیت را دارند.

در نشر ۲۷ بعثت نویسندگان زیادی داریم که به خوبی از عهده جنگ نویسی برآمده اند. برخی از نویسندگان خانم نیز بدون مطالعه وارد این حوزه شده اند و از پیش بستر و آمادگی را ندارند.

مسأله مهم بعدی فراهم آوردن و بسترسازی شرایط این اتفاق در انتشارات است. ما نویسندگانی داریم که شاید در جنگ نویسی توانایی زیادی نداشته باشند ولی بسترهایی در انتشارات فراهم شده از قبیل کمک های اطلاعاتی و ارتباط با عزیزانی که در جنگ و آن عملیات ها حضور داشتند تا عزیزان چهره به چهره با هرکسی که در این حوزه صحبتی دارد گفت و گو کنند و این اتفاق مهمی است. اینجاست که اتفاق تربیت و ارتقا رخ می دهد. در حوزه ادبیات دفاع مقدس با همه توانایی ها، فرصت ها و ظرفیت هایی که وجود دارد حتما دچار آسیب هستیم. یکی از آسیب ها نوع مواجهه تکراری ما با موضوع جنگ است. کتاب خاطرات آقای بهشتی به عنوان فرمانده مخابرات لشکر ۲۷ تکرار آن اشتباه را می شکند.

ما در حوزه ادبیات دفاع مقدس به روایت هایی از این دست احتیاج داریم تا از سکه رایج و تکراری این حوزه فاصله بگیریم که روایت رزمندگان یگان های پیاده است. چه بسیجی و چه فرمانده که متأسفانه کمتر به رسته های غیر از پیاده پرداخته ایم.

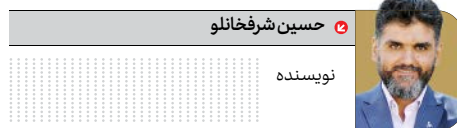
در حالی که مخابرات ماجرای برای خودش دارد و بیسیم چی یک قصه است. این که چطور بیسیم چی جنگ را و فرماندهان را چطور می بیند؟ آدم های دیگر آن نگاه را نخواهند داشت و آنها نمی توانند آن طور ببینند. من این نوید را به مخاطبان حوزه ادبیات دفاع مقدس و تاریخ جنگ می دهم که در حوزه یگان نگاری به زودی جلد اول تاریخچه مخابرات لشکر ۲۷ را به قلم آقای دکتر یحیی نیازی به چاپ برسانیم. این کار اولین نمونه از یگان نگاری در حوزه مخابرات است.



یکی از بهترین جاها که می شود خواندن را در آن ترویج داد «زندان» است!

غیرت در خون شان بالازد

اجبار حاصل شده و وقتی ذهنی از تشویش ها را هارها شود، آماده شده که فهمیدن را مزمره کند و شما سینه سوخته های حبس کشیده بهتر می دانید که «دانستن» هزار مرتبه بهتر از ندانستن است؛ هر دانستنی و هر ندانستنی در هر میزان و سطح که منظور نظر باشد! و تجربه حضور مکرر در بین زندانی ها به من آموخته که با این آدم ها که بارها به ته خط رسیده اند و مزه تلخ حبس را فهمیده اند، زبان موعظه و نصیحت و تبریک و تسلیت هایی که در سایر جلسات ابراز می شود، کلید نیست و هر حرف و هر کتاب و هر هدیه ای که برایشان می بری، باید ترجمه شده به زبان و مرام و مسلک سینه سوختگان! باشد که موثر افتد و آن برش از کتاب را برایشان خواندم که راوی می گوید: «مرض گال روی پوست مان پخش شد و دکتر آمد و نسخه پیچید که هر روز می بایست، پنج ساعت لخت و عور جلوی آفتاب دراز بکشید و با نامردی تمام پرسید: سید! اگر می دانستی می آیی جنگ و اسیر می شوی و کارت به جایی می رسد که مجبور شوی لخت شوی جلوی ما، بازهم داوطلب می شوی بروی در جیش خمینی؟» و اینجاست که غیرت ایرانی را عیان می کند و ضربه را به زنده برمی گرداند و او مجبور می شود کنار تجویزی که به اسیران گال گرفته ایرانی کرده، به نگهبان های عراقی سپارد که در آن ساعت، در حیاط زندان آفتابی نشوند و این یعنی «ایرانی اگر اسیر هم باشد، لوطی است و مرام، حرف اول و سکه رایج است و کسی پشت غیرت ایرانی را نتوانسته و نمی تواند زمین بزند» و به نظرم درخشان ترین بخش جلسه همین فراز آخر بود که برایشان از روی کتاب خواندم و هیجان غیورانه در خون شان بالازد. قرار بعدی را گذاشتیم برای ماه بعد باز با کتابی که در فضای زندان و حبس ساخته شده است.



سر بند باز دیدی که یک سال پیش، وقتی جزئی از مقامات بودم و سری توی سرها، سر از زندان در آوردم به باز دید! و فهم این معنی که یکی از بهترین جاها که می شود کتاب را و خواندن را در آن ترویج داد بی آن که نیازی به کار علی حده باشد، زندان است. ۲-۳ جلسه رفتیم زندان و برای زندانی ها کتاب بردیم و کتاب معرفی کردیم برایشان و راجع به جلسات کتابی زندان در همین قفسه نوشتم و کار تا آنجا پیش رفت که خبری از خراسان و اهواز و یزد پیدا شدند که صدقه کتاب دادند به کتابخانه زندان خوی!

واندکی این مثنوی تاخیر شد و همت زندان رفتن مان می پشت در ماند تا آن که هفته پیش، بعد از طی فرآیندهای لازمی که عبور از قفل اول و دوم زندان برای هرکسی در هر مقام و پوششی دارد، عزم زندان کردیم. و من آن قدر از زندان برای همکاران گفته بودم که روز جلسه ریسه شدند پشت سر من که ما هم می آییم و نه که آمده بودند پای حرف های من بنشینند که صبح تا غروب می نشینند، بل آمده بودند داخل دیوارهای بلند چیده شده از آجر بهمنی زندان خوی را سیاحت کنند و چه سیاحتی!

پایی که جاماند

قرار من و هادی درستی که رئیس کتابخانه های عمومی خوی است و کتابخانه مشارکتی زندان، زیر قلم او، این بود از اول که هربار زندان رفتنی، کتاب مرتبط با زندان و حبس ببریم و هر چهار نوبت قبلی، به همین قاعده عمل کرده بودیم و برای جلسه ۱۲ آذر ۱۴۰۳ «پایی که جاماند» را سوا کرده بودیم ببریم برای معرفی.

پایی که جاماند، خاطرات ایام اسارت سیدناصر حسینی پور است در زندان های مخفی عراق که اسارتش از آخرین روزهای جنگ شروع می شود و یک پایش را که حین اسارت زخمی بود قطع می کنند. پای قطع شده، اسم کتاب را می سازد و عصاهای زیربغلی که جای پا به او می دهند، انبار یادداشت های مخفی سیدناصر است از روزهای اسارت که به رمز و اختصار نوشته شده بودند تا پس از آزادی به تفصیل، کتاب شوند و این اتفاق در سال ۱۳۹۰ توسط «سوره مهر» محقق شده است شکر خدا. کتابی که نسخه ای که مهمان کتابخانه کوچک من است، یکی از هزارتای نوبت هفدهم چاپش است و تا امروز هی مکرر به چاپ مجدد رسیده است پایی که جاماند.

لذت، بدون گوشی همراه

در حسینی تمیز و روشن زندان بعد از آن که جای اول مان را دور هم با «مدد جوها» - شما بخوانید زندانیان - خوردیم، گلو صاف کردم و اولش عذر تقصیر خواستم بابت دیر و دور شدن دیدار و آرزو کردم نوبت بعدی دیدارمان در کتابخانه عمومی ۱۵ خرداد باشد. بیرون از زندان یعنی آرزوی خلاصی برای مددجویان محترم و به مقدمه گفتم که دوجادر عالم تکنولوژی و رسانه زده امروز، از شر موبایل خلاصیم؛ یکی در طیاره حین پرواز که عملاً آنتنی نیست که بخواهد نت داشته باشی و وصل شوی به شبکه های بی انتهای اجتماعی و دومی در زندان است که همان دم در، گوشی را از محکوم و مهمان و رئیس و همه می ستانند و امروز روز، نداشتن گوشی یعنی برد اجباری و فراغتی که به



هنر بدون مرز

نمایشگاه گروهی هنر های تجسمی
با عنوان هنر بدون مرز در موزه موسیقی تهران برگزار می کند



افتتاحیه ۱۶ آذر ماه ۱۴۰۳ | روز جمعه | ساعت ۱۶ الی ۱۹
بازدید از تاریخ ۱۷ الی ۲۱ آذر همه روزه ساعت ۱۰ صبح الی ۱۸
آدرس

تهران، میدان تجریش، خیابان شهید دربندی، سه راه تختی، کوچه موزه، پلاک ۹
گالری گردان: لیلا شاهنجرینی 09353155219 @leilaartgroup

استاد مهمان
منوچهر فخادیان
صدیقه کرمانی
اسامی شرکت کنندگان
نیوشا افشار
سحر اکبری
مهسا اوصانلو
سعیده اولانی
لیلا بیگم اشرفی پور
زهره تقوایی
کبری جعفری
اعظم السادات جمالی
کمیل حداد
لیلا روجا حسینی
هستی حسن پور
محمد حسین ذوالفقاری
فریمهر راغبیان فرد
مریم سروش تبار
حمید سلیمانی
علی (بردیا) شاهسواری
امیر حسین شبانکاری
شیرین شفیعی نوری
کیما شیخوند
رایحه شیرزاد نویر
عممت صادقی
اسما عبدالمهی
امیر حسین عیدی
تینا فاخری
ملاحت سادات فاطمی اهری
مرضیه قرخ بخش
مژگان قاسمی
عاطفه کارگری
سمیه کریمی
هانیه میر محمدی
رزا میردادر دوست
پریسا نورانی
آریتا وحدت دوست